

دریچه

سال یازدهم، شماره ۴۰، بهار ۱۳۹۵ - قیمت: ۱۲۰۰۰ تومان

■ از «به‌کام» تا «ناکام» در «دنیای دات‌کام»

■ نظم شکن در شکن

■ نقدی بر سیاست‌های کلان در

حوزه آب و کشاورزی کشور

■ اعترافات دانشگاهی

■ از تاریخ بنای شهر تبریز

■ حَقِّ مَحْفُوظِ سَعْدِي و مُتَنَبِّي!

■ جهان بینی سعدی

■ نمایش مرگ

■ پرونده ابوالحسن نجفی

■ ابوالحسن نجفی هم رفت

■ شیفته‌ای در کمند اعتدال

■ سخنان که آدمی ست ...

■ وظیفه ادبیات

■ راهنمای ره‌شناس

■ گزارش برنامه «سایه خورشید»

■ معمای وزن

■ حالات و مقامات ابوالحسن نجفی

■ به یاد استاد فرزانه هدایت‌الله علایی

■ برای خلیل که در بهار رفت ...

■ حیف از آن گل که ریخت باد صبا



با آثار و گفتاری از:

- خسرو احتشامی، محمدرحیم اخوت،
- الوند بهاری، جويا جهانبخش،
- اصغردادبه، سیدمحسن دوازده‌امامی،
- محسن رنایی، مجید زهتاب،
- سلمان ساکت، محمدرضا ضیاء،
- لطف‌الله ضیایی، فرهاد طاهری،
- محمود فتوحی رودمعجنی،
- محمد فشارکی، محمدجواد کسائی،
- مجدالدین کیوانی، الهامه محمدآوا،
- حسین ملایی، امیرمنصوری،
- مصطفی مهرآیین، ضیاء موحد،
- مهدی نوریان

مدیر مسؤول: حسین ملایی
جانشین مدیرمسؤول: دکتر ابراهیم جعفری
سردبیر: مجید زهتاب

شورای نویسندگان: دکتر نعمت‌الله اکبری، دکتر محمود امیدسالار،
دکتر نصرالله پورجوادی، جویا جهانبخش، دکتر اصغر دادبه،
دکتر سید محسن دوازده‌امامی، دکتر محسن رنائی، مجید زهتاب،
دکتر عبدالحسین ساسان، دکتر محمود فتوحی رودمعجنی،
دکتر گلپر نصری، دکتر مهدی نوریان

همکاران و همراهان این شماره: ابراهیم احمدی، مظفر احمدی،
احمد انصاری پور، یگانه پوینده‌فر، مرضیه کوچک‌زاده، آرزو کیوان،
نگار گودرزی، شادی یساولیان

مدیر اجرایی: حشمت‌الله انتخابی
نمونه خوان: بهجت قریبی‌نژاد
طراح و صفحه‌آرا: مجتبی مجلسی
عکس‌های جلد: حسن مقیمی، محمدرضا رزمجو

آماده‌سازی و نظارت فنی چاپ: نقش مانا
تلفن: ۰۳۱۳۶۲۵۷۰۹۹ / نمایر: ۰۳۱۳۶۲۵۷۱۳۱
لیتوگرافی: پدیده / چاپ: فرزندگان‌نو / صحافی: امین
بها: ۱۲۰۰۰ تومان

مقالات ارسالی به فصلنامه بازگردانده نمی‌شوند.
فصلنامه در ویرایش مطالب آزاد است.
نقل مطلب با ذکر مأخذ بلامانع است.
آرای نویسندگان لزوماً دیدگاه فصلنامه نیست.
نشانی دفتر فصلنامه: اصفهان. خیابان شیخ بهایی.
مقابل گز مظفری. ساختمان ۲۷۵. طبقه دوم. واحد ۱۱
آدرس سایت دریچه: <http://darichejournal.com>
آدرس ایمیل: Dariche.magazine@gmail.com
تلفن و نمایر: ۰۳۱۳۲۳۳۳۸۹۱



دریچه

فصلنامه فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی

سال یازدهم، شماره ۴۰، بهار ۱۳۹۵

	<p>۵</p> <p>محسن زنای نظم شکن در شکن ضرورت گذار از خشونت به گفت‌وگو تا انتخابات ۹۶</p>		<p>۳</p> <p>سید محسن دوازده‌امامی سرمقاله از «به‌کام» تا «ناکام» در «دنیای دات‌کام»</p>
	<p>۱۸</p> <p>محمود فتوحی رودمعجنی اعترافات دانشگاهی</p>		<p>۱۲</p> <p>لطف‌الله ضیایی نقدی بر سیاست‌های کلان در حوزه آب و کشاورزی کشور</p>
	<p>۳۴</p> <p>الهامه محمداوا از تاریخ بنای شهر تبریز</p>		<p>۲۴</p> <p>مجید زهتاب بازگو از نجد و از یاران نجد گفت‌وگو با دکتر مهدی نوریان / مجلس دهم</p>
	<p>۵۰</p> <p>اصغر دابه جهان بینی سعدی</p>		<p>۴۰</p> <p>جویا جهانبخش حَقِّ مَحْفُوظِ سَعْدِي وَ مُتَبِّئِي!</p>
	<p>۶۲</p> <p>مصطفی مهرآیین داستان نمایش مرگ</p>		<p>۵۶</p> <p>جویا جهانبخش عَتَّ وَ سَمِينِ دِرْبَارَهُ أَفْصَحَ الْمُتَكَلِّمِينَ قسمت دهم</p>
	<p>۶۶</p> <p>خسرو احتشامی شعر بوی پیچک دستان گرمسیری تو</p>		<p>۶۵</p> <p>محمد رحیم اخوت نقد داستان همین است که مهم است</p>
	<p>۷۱</p> <p>فرهاد طاهری شیفته‌ای در کمند اعتدال</p>		<p>۶۸</p> <p>محمدالدین کیوانی ابوالحسن نجفی هم رفت</p>
	<p>۷۸</p> <p>سلمان ساکت وظیفه ادبیات در اندیشه و عمل ابوالحسن نجفی</p>		<p>۷۵</p> <p>الوند بهاری سختا که آدمی ست ...</p>
	<p>۸۲</p> <p>امیرمنصوری گزارش برنامه «سایه خورشید» مراسم چهلمین روز درگذشت استاد ابوالحسن نجفی</p>		<p>۸۱</p> <p>محمد رحیم اخوت راهنمای ره‌شناس</p>
	<p>۸۸</p> <p>محمد فشارکی معمای وزن</p>		<p>۸۵</p> <p>فرهاد طاهری خاطراتی از استاد نجفی به نقل از یادداشت‌های روزانه‌ام</p>
	<p>۹۸</p> <p>حسین ملای به یاد استاد فرزانه هدایت‌الله علایی</p>		<p>۹۶</p> <p>دکتر ضیاء موحد حالات و مقامات ابوالحسن نجفی</p>
	<p>۱۰۴</p> <p>محمد جواد کسانئ حیف از آن گل که ریخت باد صبا</p>		<p>۱۰۱</p> <p>محمد رضا ضیاء برای خلیل که در بهار رفت</p>

ضرورت گذار از خشونت به گفت‌وگو تا انتخابات ۹۶

با مروری بردست‌آورد فکری سه هزار سال جست‌وجوی سعادت تا کشف توسعه

نظم شکن در شکن

دکتر محسن رنانی

عضو هیأت علمی دانشگاه اصفهان

مقاله ۲

از زمان فیلسوفان یونان باستان که برای نخستین بار دستاوردهای فکری بشری به صورتی منسجم انتشار یافت تاکنون، همه تلاش‌های فکری بشر نه تنها در فلسفه بلکه در همه علوم، به طور مستقیم یا غیرمستقیم با هدف دستیابی بشر به «سعادت» بوده است. «سعادت» کلمه‌ای است که شاید انسان‌ها آن را کمتر به زبان می‌آوردند، اما عمرشان را در پی آن می‌دویدند. فیلسوفان تاریخ بشری چه تلاش فرساینده‌ای کردند که این واژه را ساده کنند و مفهومی در دسترس و کاربردی از آن بیرون بکشند، اما هر چه کوشیدند کمتر یافتند و هر چه اندیشیدند اختلافشان درباره آن بیشتر شد. سپس وقتی به نوشتن نسخه‌های اجرایی و کاربردی رسیدند، اختلاف راه‌حل‌ها وحشتناک بود. در یک سر طیف فیلسوفانی بودند که کناره‌گیری از - و حتی تحقیر- همه مظاهر مادی و رفاهی زندگی را ترویج می‌کردند و عزلت از دنیا را یگانه راهکار موفق برای کسب سعادت می‌دیدند. در میانه طیف نیز فیلسوفانی که حکومت را عامل اصلی به پیش راندن جامعه به سوی دنیایی سعادت‌مند می‌دانستند؛ و سرانجام سر دیگر طیف نیز برخی فیلسوفان سیاسی که حذف حکومت از صحنه تاریخ و رسیدن به یک جامعه اشتراکی را راه حل دستیابی به جامعه‌ای سعادت‌مند می‌پنداشتند.

البته دین راه‌حل‌های ساده‌ای داشت: جستن سعادت در این دنیا، کوبیدن آب در هاون است. سعادت حقیقی در دنیای دیگری قابل دستیابی است و برای رسیدن به آن، خیلی ساده، باید زیستی دینی داشت و به نسخه‌های ادیان عمل کرد. در بهترین حالت اگر هم این دنیا جستی و خواستنی باشد، در راستای دستیابی به سعادت اخروی خواهد بود. و البته همین سادگی دستورالعمل‌ها و راه‌حل‌ها بود که باعث اقبال عمومی و



جمعی اکنون برای عموم مردم، مفهومی روشن و ملموس است. آنان تمام تحولاتی را که از یک سوزندگی آنان را با «رفاه» بیشتری همراه می‌کند و از سوی دیگر زیست اجتماعی آنان را با سطح بالاتری از «آزادی» و «عدالت» همراه می‌سازد، با مفهوم «توسعه» درک می‌کنند. و توسعه در قرن بیستم به شعار بخش گسترده‌ای از سیاستمداران، احزاب، نهادهای مدنی، عالمان و صاحبان قدرت تبدیل شد. و البته همچون همه تاریخ، همچنان فرصت طلبان و ایدئولوژیست‌ها کوشیده‌اند این واژه را نیز مصادره به مطلوب کنند، اما از عجایب این مفهوم و این واژه است که آن چنان خنثی و عاری از «ارزش‌های خاص» است که سوءاستفاده سیاسی از آن در قالب انقلاب، شورش و جنگ را سخت می‌کند. از عجایب تاریخ معاصر است که همه انسان‌ها در این دو بیست سال برای رسیدن به توسعه بسیج شده، اما جنگی و انقلابی و شورشی به نام توسعه ثبت نشده است. هنوز هم در عصر غلبه توسعه، اگر شورشی، جنگی، انقلابی و ظلمی هست به نام آزادی یا عدالت یا ایمان صورت می‌گیرد و نه به نام «توسعه».

آری در مفهوم توسعه، «انسانی‌ترین آرمان بشری» ظهور کرده است و این کم دستاوری نیست. و بنابراین توسعه با همه خطاها و دشواریها و درهم‌ریزی‌ها و هزینه‌هایش چنان دلبری است که نمی‌توان از آن چشم پوشید. در واقع با تولد مفهوم توسعه، «سعادت» از آسمان به زمین آمد. با تولد این مفهوم، تلاش‌های اجتماعی بشر از کوششی آرمانگرایانه، بی‌معیار و غیر قابل مقایسه و ارزیابی، به یک مفهوم ملموس کمی قابل ارزیابی تبدیل شد. اکنون توسعه معیار دارد. نزدیک به یکصد و پنجاه شاخص کمی و قابل محاسبه برای آن وجود دارد و دیگر سیاستمداران و شیادان نمی‌توانند مانند همه تاریخ گذشته، عملکرد پرهزینه خود را در هاله‌ای از واژگان مقدس و آرمانی پنهان سازند.

آنچه مردم قرن بیستم شاهد آن بودند، این بود که توسعه بدون آنکه شعاری بدهد بی‌سروصدا و به صورتی تدریجی، آرام و کم‌هزینه به سوی تحقق دو آرمان تاریخی «آزادی و عدالت» در حرکت بوده است. بر روی زمین و در عمل، سوسیال-دموکراسی‌های اسکاندیناوی در پیش چشم ماست و در تئوری نیز کتاب «توسعه یعنی آزادی» آمارتیا سن چارچوب نظری لازم برای گشایش گره‌های مفهومی آن را فراهم کرده است.

داستان توسعه در همین هفتاد سال گذشته نیز - اگر نه به مانند گذشته، پر هزینه و خونبار اما - کم‌هزینه نبوده است و

گسترده مردمان سختی‌کشیده تاریخ به ادیان مختلف می‌شد. بعدها کم‌کم آرمان ذهنی سعادت به دو آرمان مشخص‌تر و عملی‌تر تبدیل شد: «آزادی» و «عدالت». و آنگاه تمام تلاش فکری و کوشش عملی بشر به سوی تحقق این دو آرمان معطوف شد. و کم‌کم در این مسیر، چه زندان‌ها که برای تحقق آزادی ساخته نشد و چه ظلم‌ها که برای تحقق عدالت بر مردمان نرفت. و باز پاسخ مذهب ساده‌تر بود: آرمان «ایمان»، جایگزین آرمان سعادت شد. ایمان با حذف راه‌حل‌های پرهزینه‌ای که برای کسب آزادی و عدالت در برابر بشر قرار داشت، یکجا فرد را هم به آرامش این جهانی و هم به سعادت آن جهانی می‌رساند، اما مشکل آنجا بود که ایمان به سادگی به ابزاری در دست فرصت طلبان یا ایدئولوگ‌ها تبدیل می‌شد تا آزادی و عدالت را از دیگران دریغ کنند و اگر نبود این سوءاستفاده، چه نسخه نزدیک و کم‌هزینه‌ای بود این ایمان.

بیست و پنج قرن طول کشید تا بشر توانست گریبان خویش را از آرمان سعادت رهایی بخشد و این کلمه را کم‌کم از منظومه گفتمانی خویش کنار بگذارد. و بشر البته در این مسیر بلند، بارها و بارها با فریب فیلسوفان، سیاستمداران و رهبران مذهبی روبه‌رو شد که از دریچه‌هایی همچون قومیت، نژاد، جغرافیا، ثروت، روح جمعی، سنت‌ها، شخصیت‌های فرهی و نظایر آنها بشر را به دنبال خویش کشانده‌اند و خون‌ها ریخته‌اند و ظلم‌ها کرده‌اند و آزادی‌ها ستانده‌اند.

بشر مظلوم و سرگشته، اما مقاوم در نهایت همین صد سال پیش بود که یکباره مفهومی تازه را کشف کرد. مفهومی که احساس می‌کرد او را از سرگشتگی تاریخی بیرون می‌آورد و سعادت را زمینی و دست‌یافتنی می‌سازد و آزادی و عدالت را یکجا به ارمان می‌آورد. این مفهوم تازه حدود هفتاد سال پیش و در میانه قرن بیستم در کلمه توسعه (Development) تبلور یافت، اما تا بشر به این مفهوم روشن برسد، حدود دو بیست سال نیز در مفاهمی همچون انقلاب صنعتی، خردگرایی، نوسازی (مدرنیزاسیون)، نوگرایی و تجدد (مدرنیته)، سرمایه‌داری و نظایر آن غوطه‌ور بود تا کم‌کم دریافت که همه آمال‌های زمینی‌اش را می‌تواند یکجا در کلمه «توسعه» خلاصه کند. شاید از نیمه قرن بیستم به این سو هیچ کلمه‌ای به اندازه کلمه «توسعه» در متون سیاسی، اقتصادی و اجتماعی چنین بسامد گسترده‌ای نداشته است.

گرچه هنوز برای بخش بزرگی از اندیشمندان، مرزهای مفهومی «توسعه» شفاف نیست، اما به مدد گسترش رسانه‌های

بیست و پنج قرن طول کشید تا بشر توانست گریبان خویش را از آرمان سعادت رهایی بخشد و این کلمه را کم‌کم از منظومه گفتمانی خویش کنار بگذارد.

شاید از نیمه قرن بیستم به این سو هیچ کلمه‌ای به اندازه کلمه «توسعه» در متون سیاسی، اقتصادی و اجتماعی چنین بسامد گسترده‌ای نداشته است.

عموم مردم، تمام تحولاتی را که از یک سو زندگی آنان را با «رفاه» بیشتری همراه می‌کند و از سوی دیگر زیست اجتماعی آنان را با سطح بالاتری از «آزادی» و «عدالت» همراه می‌سازد، با مفهوم «توسعه» درک می‌کنند.

و البته چه تجربه‌های پرهزینه‌ای برای توسعه داشتیم و چه نسخه‌های کاربردی برای ما نوشتند. اقتصاددانان همه چیز را در رشد اقتصادی و رفاه یا پیشرفت فناوری خلاصه کردند و سرمایه‌گذاری‌ها در همه زمینه‌ها آغاز شد. اما باز نرسیدیم به آنجا که باید می‌رسیدیم. آنگاه جامعه‌شناسان آمدند و گفتند باید از مدرنیزاسیون یعنی نوسازی مظاهر زندگی شروع کرد و سپس باید وارد نوگرایی یا تجدید یا مدرنیته شویم که بدون مدرنیته علم توسعه راست نمی‌شود. و چنین شد که نخست همه رفتیم به سوی مدرنیزاسیون، اما راهی به مدرنیته باز نشد؛ سپس با چه هزینه‌هایی به سوی مدرنیته گام برداشتیم، اما تا چشم باز کردیم دیدیم سنت‌ها و داشته‌هایمان رفت و مدرنیته نیامد و ما در همان چرخه نخست گرفتاریم. شاید کمتر از همه آسیای جنوب شرقی خسارت دید که منابع نداشت و چنان جمعیتی داشت که منابعش کفایت آن را نمی‌کرد و کوشید تا بدون آتش زدن منابع اندکش راهی به سوی توسعه بیابد و همچنان امیدوارانه و آرام و کورمال در حال حرکت در این مسیر است. اما این جوامع نیز هنوز با توسعه فاصله‌ها دارند.

مشکل کار ما کجا بود؟ شاید همزمان با آغاز نوسازی و پیش از رفتن به سوی نوگرایی باید مراحل را می‌گذراندیم و از آن غفلت کرده‌ایم.

در این هفتاد سال نظریه‌های توسعه فراوانی از سوی جامعه‌شناسان و اقتصاددانان ابداع شد. از نظریه خیز اقتصادی روستو تا نظریه‌های ساختارگرایی، نوسازی، وابستگی، نئولیبرال و نظایر آن. اما همه اینها نسخه‌هایی برای توسعه بودند. هیچ نظریه‌ای نتوانسته بود تبیین دقیقی از علت اینکه چرا این نسخه‌ها جواب نمی‌دهد و اینکه چرا این همه تلاش برای حرکت به سوی مدرنیته و درنهایت توسعه به نتیجه نمی‌رسد، ارائه دهد. در تمام هفتاد سال اخیر این پرسش بود که «چرا از این همه کشوری که در سالهای پس از جنگ جهانی دوم برای دستیابی به توسعه تلاش کردند، فقط تعداد انگشت‌شماری توانستند فرایند توسعه را در کشور خود در مسیری هموار، مستمر و رو به جلو قرار دهند؟» و البته این پرسش در تمامی قرن بیستم وجود داشت که «چرا در سه قرن گذشته فقط تعداد کمی از کشورها توانستند در گام نخست نرخ‌های رشد مداوم اقتصادی داشته باشند و سپس فرایندهای توسعه را نهادینه کنند و نهادهایی مستقر کنند که بتوانند از این فرایند رشد مستمر حفاظت کنند؟».

تا پیش از این اقتصاددانان و جامعه‌شناسان همواره پاسخ را

گاه نیز خونبار شده است. نیمه دوم قرن بیستم جامعه بشری با موجی از تحول‌خواهی برای دستیابی به توسعه روبه‌رو بود که گاه در انقلاب‌های سوسیالیستی، گاه در کودتای نظامیان، گاه در شورش‌های شهری و گاه در رقابت‌های ویرانگر انتخاباتی تبلور می‌یافت و موجب برافتادن و برآمدن گروه‌های مختلف قدرت می‌شد و به بی‌ثباتی‌های ویرانگر ضد توسعه دامن می‌زد. و عجباً که برای توسعه، مهمترین پیش‌نیاز توسعه، یعنی ثبات سپهر سیاسی و نظم سپهر اجتماعی را تخریب می‌کردند و می‌رفت که داستان توسعه نیز شبیه داستان آزادی و عدالت شود. که قرن‌ها به نام آزادی و عدالت، آزادی و عدالت مخدوش می‌شد. جهان مدرن نیز می‌رفت که با نام توسعه پیش‌نیازهای توسعه را تخریب کند.

اما اینک یک تفاوت اساسی وجود داشت. اگر در گذشته برای دهها سال می‌شد به نام آزادی اختیار انسان‌ها را ستاند و به نام بسط عدالت، قدرت و ثروت را متمرکز کرد و به نام دین، ایمان را زمینگیر کرد، اکنون رشد فناوری که به همگرایی اقتصادهای جهانی منجر شده بود دیگر اجازه نمی‌داد که به نام توسعه، درهای توسعه بسته شود. به همین علت فرایند توسعه در مدتی کوتاه، خود را بر همه رژیم‌های ضد توسعه تحمیل می‌کرد. و چنین شد که همه «توسعه‌خواه» شدند حتی رژیم‌های ضد توسعه که البته آنان نیز برای بقای خود مجبور بودند با فرایند توسعه هم‌نوازی کنند، اما مشکل آنجا بود که اکنون همه ظاهراً می‌فهمیدند که توسعه چیست و چه می‌خواهند، اما نمی‌دانستند چگونه می‌توان به آن دست یافت.

کم‌کم این تصور خام که توسعه یعنی همان مسیری که غرب توسعه یافته رفته است، همه ما کشورهای عقب‌مانده را به تجربه‌های خسارتباری در انداخت. گمان کردیم اکنون که می‌دانیم چه می‌خواهیم و نمونه زمینی‌اش را پیدا کرده‌ایم، راه دستیابی به آن را هم می‌دانیم. در واقع گمان کردیم که اگر آنچه را که غرب از علم و فناوری و ثروت و شهرسازی و رفاه و مظاهر تمدن جدید فراهم آورده است، کسب کنیم توسعه خواهیم یافت. پس شروع کردیم به خرج کردن و صرف کردن همه داشته‌هایمان. اما داشته‌های ما تمام شد و به توسعه نرسیدیم و چنین شد که در سودای رسیدن به مظاهر توسعه‌ای که در غرب تبلور یافته بود، آفریقا معادن خویش را به تاراج داد و آمریکای لاتین منابع طبیعی خویش را حراج کرد و خاورمیانه مسلمان ذخایر نفتی خویش را تخلیه کرد، اما شاهد توسعه را در آغوش نکشیدند.

اگر در گذشته برای دهها سال می‌شد به نام آزادی اختیار انسان‌ها را ستاند و به نام بسط عدالت، قدرت و ثروت را متمرکز کرد و به نام دین، ایمان را زمینگیر کرد، اکنون رشد فناوری که به همگرایی اقتصادهای جهانی منجر شده بود دیگر اجازه نمی‌داد که به نام توسعه، درهای توسعه بسته شود.

در سرمایه‌گذاری، یا در نهادهای آموزشی و اندیشگی و انباشت سرمایه انسانی، یا در نهاد دولت، یا در شکل‌گیری کارآفرینی، یا در وفور منابع طبیعی، یا در گسترش تجارت خارجی، یا حتی در مداخله نیروهای خارجی جست‌وجو می‌کردند. اما در همه این پاسخ‌ها همواره یک حلقه از زنجیره استدلال، مفقود بود: چرا انباشت سرمایه صورت می‌گیرد؟ چرا نهاد آموزش موفق می‌شود؟ چرا نهاد دولت می‌تواند توسعه را راهبری کند؟ چرا کارآفرینی شکل می‌گیرد؟ و نظایر این پرسش‌ها.

داگلاس سی نورث برنده جایزه نوبل اقتصادی ۱۹۹۳ که سال گذشته (نوامبر ۲۰۱۵) در ۹۵ سالگی درگذشت، هفتاد سال از عمر علمی خویش را در جست‌وجوی پاسخ همین پرسش‌ها صرف کرده بود. او در ده سال اخیر عمرش به نتایج شگفتی‌آوری رسید. نورث دقیقاً مقارن با تولد واژه توسعه (در نخستین سالهای پس از جنگ جهانی دوم) وارد مطالعات مربوط به شناخت ماهیت فرایند توسعه در جوامع بشری شد و تا پایان عمر پربرتک خویش این راه را ادامه داد. او از مطالعه تاریخ اقتصادی شروع کرد و سپس بر مسائل نهادی و تحولات آن و تأثیر آن بر هزینه مبادله در اقتصاد متمرکز شد و نظریه‌های خیره‌کننده‌ای در این حوزه ابداع کرد، به گونه‌ای که با تلاش‌های فکری نورث، اقتصاد نهادگرایی جدید به بلوغ رسید. نورث در دو دهه پایانی عمر خویش بر مسئله سازوکار تحول نظم‌های اجتماعی و سازوکار مهار خشونت در این نظم‌ها و تأثیر آن بر فرایند توسعه متمرکز شد. بنابراین داگلاس نورث در تمام تاریخ نظریه‌پردازی برای توسعه (که عمدتاً سالهای پس از جنگ جهانی دوم را در بر می‌گیرد) در متن این حوزه اندیشگی حضور داشته است. نورث حتی تا چند ماه پیش از مرگ خویش نیز در این زمینه می‌اندیشید و می‌نوشت.

نظریه نورث (و همکارانش) درباره رابطه خشونت و توسعه، نخست در سال ۲۰۰۶ به صورت مقاله‌ای با عنوان «چارچوب مفهومی برای تفسیر تاریخ مکتوب بشری» منتشر شد و سپس در سال ۲۰۰۹ در کتابی با نام «خشونت و نظم‌های اجتماعی» بسط یافت. این نظریه را به گونه‌ای بسیار چکیده می‌توان چنین توضیح داد:

برای قرار گرفتن هر جامعه در مسیر توسعه، تکامل شبکه‌های نهادی آن جامعه ضروری است. شبکه نهادی شامل روابط و تعاملات میان آنهاست و منظور از نهادها، قواعد بازی است یعنی هرگونه سازمان، قاعده رفتاری، قانون، هنجار، سنت و ترتیبات رسمی یا غیررسمی است که بخشی از رفتارهای اجتماعی را ساماندهی می‌کند. برخلاف

تصور رایج در کشورهای عقب‌مانده، نهادها و شبکه‌های نهادی قابل کپی‌برداری نیستند. هر جامعه‌ای باید شبکه نهادی ویژه خود را تحول و تکامل ببخشد و نهادهای متناسب با ساختارها و نیازهای خود را برای توسعه بیافریند. اما حلقه گمشده‌ای که ارتباط میان تکامل نهادی و توسعه اقتصادی را تبیین می‌کند، خشونت است. در واقع فرایند توسعه در هر جامعه‌ای به معنی حرکت به سوی شکلی از سازمان اجتماعی یا شبکه نهادی است که در آن خشونت مهار می‌شود و جامعه به سوی ثبات سیاسی بلندمدت حرکت می‌کند و در نتیجه، بازدهی اقتصادی و رفاه نیز ارتقا می‌یابد. بنابراین از این دیدگاه توسعه یعنی ایجاد ظرفیت نهادی برای مهار سامان‌یافته خشونت. و خشونت نامی است که به هرگونه «ظرفیت درهم‌ریزی نظم موجود» داده می‌شود. گاهی خشونت شکل فیزیکی و آشکار دارد، گاهی وجود ظرفیت بالقوه برای خشونت (تهدید به خشونت) و در واقع هرگونه ظرفیت و قدرت اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، مذهبی و سنتی که به‌طور بالقوه توانایی تخریب یا درهم‌ریزی نظم موجود و تهدید منافع گروه حاکم را داشته باشد، خشونت تلقی می‌شود.

نورث و همکارانش نام تحلیل خود را «نظریه نظم دسترسی» گذاشته‌اند. این نظریه با بررسی مسأله خشونت، ساختارهای سازمانی درون طبقه حاکم، ماهیت سازمان‌ها و روابط میان رهبران دیدگاهی نو را نسبت به توسعه نهادی در کشورهای در حال توسعه مطرح می‌کند. به بیان روشن‌تر، این نظریه با تصویرنخبگان قدرت، روابط میان آنها و ظرفیت خشونت توضیح می‌دهد که کدام نوع چانه‌زنی میان نخبگان و چه ائتلافی بین آنان زمینه‌های کاهش خشونت و در نهایت توسعه نهادی و اقتصادی را فراهم می‌کند. نورث نظام جوامع توسعه‌نیافته را با عنوان «نظام دسترسی محدود» توصیف می‌کند.

در نظام‌های سیاسی کشورهای در حال توسعه هریک از رهبران اقتصادی، سیاسی، مذهبی و آموزشی شبکه‌ای از سازمان‌های عمودی مانند احزاب، گروههای قومی و شبکه‌های حامی - حمایت‌شونده را در پیرامون خود خلق می‌کنند. این شبکه‌ها ظرفیت زیادی برای اعمال خشونت در جهت دسترسی به منابع و فرصت‌های بیشتر را دارد. برای همین، اگر با گفت‌وگو، ائتلافی میان رهبران شکل بگیرد مانع از خشونت می‌شود. همه نظام‌های دسترسی محدود با مشکل ایجاد یک طرف سوم قابل اتکا برای ماندگاری ائتلاف و اجرای توافقی‌ها روبه‌رو هستند و معمولاً از سازمان‌های مستقر در کشورهای دارای نظام دسترسی باز به عنوان «ضمانت اجرایی طرف سوم» بهره می‌گیرند.

خشونت از طریق دخل و تصرف نظام سیاسی در منافع اقتصادی از طریق خلق یا باز توزیع رانت‌ها مهار می‌شود. ارزش رانت باید به اندازه‌ای باشد که هر کدام از رهبران گروه‌های دارای قدرت بالقوه

**انقلاب مشروطیت
با استقرار یک
قرارداد اجتماعی
(قانون اساسی)
زمینه‌های شکل‌گیری
ساختارهای نهادی
پایدار و نیز تشکیل
پیکره‌ای از قوانین
فراگیر و شیوه‌های
رسمی و سازمان یافته
حل منازعات میان
گروه‌های قدرت را
ایجاد کرد.**

خصوص در قالب سازمان‌های دولتی تعریف شده است؛ پایداری دولت به سیاست‌ها و نهادهای مستقر، جدی‌تر و اطمینان‌بخش‌تر است، زیرا سازمان‌های خصوصی طبقه حاکم به دولت فشار اقتصادی می‌آورند تا به تعهداتش پایبند بماند؛ این نظام در مقایسه با دو نظام دیگر ترمیم‌پذیرتر است.

اگرچه نظام دسترسی محدود بالغ از دو نوع دیگر توسعه یافته‌تر است، ولی گذار از انواع این نظام‌ها به نظام بالغ، ضمانت شده نیست. جوامع ممکن است به جای پیشرفت، پسرفت کنند و یا اینکه ترکیبی از این نظام‌ها را تجربه کنند. اغلب این نظام‌ها دچار رکود یا پسرفت می‌شوند، چرا که این نظام‌ها در برابر تکان‌های درونی و بیرونی آسیب‌پذیرند. چنین تکان‌هایی موجب تغییر جهت موازنه قدرت می‌شود و در پی آن، طرفی که قدرتش افزایش یافته است رانت بیشتری را طلب می‌کند. چنانچه این چالش از طریق چانه‌زنی مسالمت‌آمیز حل شود، نظام به سمت خشونت نخواهد رفت، ولی در صورتی که توافقی به دست نیاید، به ویژه اگر برخی نخبگان قدرت باور داشته باشند نیرومندتر از آن چیزی هستند که دیگران در موردشان می‌اندیشند، نتیجه، منازعه و در نهایت بی‌نظمی خواهد بود.

هنگامی که نظام‌های دسترسی محدود به بلوغ می‌رسند، میزان افزایش پیچیدگی و تفکیک در سازمان دولت و توسعه سازمان‌های خصوصی عاری از خشونت در تعاملی متقابل پدید می‌آید. بلوغ این نظام‌ها در طی سه فرایند صورت می‌گیرد:

- توزیع فعالیت‌های ایجادکننده رانت در بین سازمان‌های دارای ظرفیت خشونت
- گسترش حاکمیت قانون سازگار با ترتیبات ایجاد انگیزه کاهش خشونت
- افزایش اعتماد سازمان‌ها به دولت در خصوص حمایت و اجرای توافقات

نظام دسترسی محدود بالغ می‌تواند مناسبات نهادی خود را به صورتی توسعه دهد که امکان مبادله غیرشخصی میان نخبگان قدرت پدید آید. اگر اعضای ائتلاف مسلط مبادلات غیرشخصی را به نفع خود ببینند و سطح دسترسی‌ها به شکل انباشتی افزایش یابد، سیستم از منطق دسترسی محدود به خلق رانت، به سمت دسترسی آزاد تحول می‌یابد. حاکمیت قانون برای نخبگان قدرت، پشتیبانی از حیات دایمی سازمان‌های نخبگان قدرت، چه خصوصی و چه عمومی، و کنترل سازمان‌های دارای ظرفیت خشونت از پیش شرط‌های ورود نخبگان به روابط غیرشخصی است.

این سه شرط با منطق نظام دسترسی محدود سازگاری دارند. استقرار قوانین و دادگاهها ابزاری است که ائتلاف مسلط به وسیله آن

خشونت، خروج از ائتلاف و تهدید نظم موجود را به دلیل کاهش رانت به مصحلت نبیند و همچنین باور کند که با این مقدار رانت، گروه‌های دیگر نیز دست به خشونت نخواهند زد. از سوی دیگر، توافق میان رهبران گروه‌ها، آنان را قادر می‌سازد تا ساختار بهتری به سازمان‌های تابعه خود بدهند؛ چرا که هر کدام می‌توانند از خارج از گروه خود نیز حمایت‌هایی را جلب کنند و این چنین ظرفیت خشونت را کاهش دهند.

البته کاهش خشونت از طریق خلق رانت مشکلاتی را نیز به همراه دارد. نظام‌های دسترسی محدود معمولاً توانایی افزایش مجموع رانت از طریق افزایش بازدهی سازمان‌های اجتماعی ندارند و هریک از نخبگان قدرت از ترکیب پیچیده‌ای از رانت‌ها برخوردارند و منافع آنها در حداکثر ساختن رانت از طریق ائتلاف مسلط به طور کامل قابل پیش‌بینی نیست. در نتیجه این نظام‌ها معمولاً به جای افزایش مستمر ثبات یا بهره‌وری، دوره‌های رشد شتابان، رکود یا فروپاشی را تجربه می‌کنند.

منظور نورث از نظام‌های دسترسی، «دسترسی به حقوق مالکیت» یا «کسب قانونی منافع» است. او به طور کلی نظام‌ها را به نظام دسترسی باز و نظام دسترسی محدود طبقه‌بندی می‌کند. نظام دسترسی باز نظامی است که دسترسی به منافع و رانت‌های (سیاسی، اقتصادی و اجتماعی) در انحصار گروه خاصی نیست و برای همه نخبگان و بازیگران، «باز» است. در مقابل، نظام دسترسی محدود، نظامی است که این دسترسی، محدود به گروه‌های خاصی از نخبگان است. همچنین او نظام دسترسی محدود را به سه دسته تقسیم می‌کند: نظام دسترسی محدود شکننده؛ در این نظام، ائتلاف مسلط به سختی می‌تواند از بقای خود در برابر خشونت داخلی و خارجی حفاظت کند؛ سازمان‌ها ماندگاری کوتاه‌مدت دارند؛ رهبران دارای ارتباطات شخصی و نه سازمانی هستند؛ ظرفیت اعمال خشونت عامل تعیین‌کننده توزیع رانت است؛ ساختار نهادی ساده است؛ و هرگونه ائتلافی، ماندگاری بلندمدت ندارد.

نظام دسترسی محدود پایه؛ در این نظام، دولت در مقایسه با نوع شکننده، استقرار بهتری دارد؛ دولت (حکومت) دارای دو ویژگی تخصص‌گرایی و تقسیم کار درونی است؛ ظرفیت خشونت در بین سازمان‌های دولتی توزیع می‌شود؛ امتیازات و سازمان‌های نخبگان در ارتباط با ائتلاف مسلط و غالباً با دولت تعریف می‌شود؛ سازمان‌هایی حمایت می‌شوند که در مدار مستقیم ائتلاف مسلط قرار دارند.

نظام دسترسی محدود بالغ؛ ائتلاف مسلط از سازمان‌های داخل و خارج دولت حمایت می‌کند؛ ساختار نهادی پایداری وجود دارد؛ پیکره‌ای از قوانین فراگیر، مناصب و کارکردهای دولت و ارتباط میان آنها را مشخص می‌سازد؛ شیوه‌های مشخصی برای حل منازعات به

**حکومت‌های ایران
پیش از مشروطیت،
آشکارا از نوع نظام
دسترسی محدود
شککننده بوده‌اند که
هر از گاهی با استقرار
بلندمدت یک
سلسله، کم‌کم به
سوی نظام دسترسی
محدود پایه حرکت
کرده‌اند. اما هیچ‌کدام از
آنان نتوانسته‌اند نظم
مستقرا به سوی یک
نظام دسترسی محدود
بالغ تکامل دهند.**

روابط میان نخبگان قدرت را تنظیم می‌کند. سازمان‌هایی که حیاتی دایمی دارند، محملی برای بستن مجاری ورود و ایجاد رانت به شیوه‌ای نظام‌مند تر هستند. یکپارچه ساختن قدرت نظامی و سایر ظرفیت‌های اعمال خشونت، انحصاری در توسل به خشونت ایجاد می‌کند که از تکرار خشونت به شدت می‌کاهد.

در یک نظام دسترسی محدود برگزاری انتخابات مانند یک نظام دسترسی باز به معنای دموکراسی نیست. در این نظام‌ها انتخابات ممکن است آزاد و منصفانه نباشند و یا موجب شکسته شدن ائتلاف و هرج و مرج شوند. با این حال می‌توانند یک تشریفات سیاسی ثبات‌آور باشند و موجب دوام ائتلاف مسلط شوند. به‌کارگیری انتخابات آزاد و منصفانه آن‌گونه که در کشورهای دسترسی باز وجود دارد، ممکن است نقش انتخابات را در نظام دسترسی محدود متزلزل کند. (پایان توضیح نظریه نورث)

نظریه «نظام‌های دسترسی» هم تحولات کلی جوامع انسانی در طول تاریخ تکاملی‌شان را توضیح می‌دهد و هم می‌تواند برش‌ها و مقاطع کوتاه‌تری از تاریخ جوامع، نظیر تحولات بین نظام‌های سیاسی یا حتی تحولات درون یک نظام سیاسی را توضیح دهد. به نظر می‌رسد با نظریه نظام‌های با دسترسی محدود بتوان بخش زیادی از تحولات ایران سده‌های اخیر را توضیح داد. اگر بخواهیم خیلی سطحی و بدون ورود به عمق تحلیلی لازم تحولات ایران سده‌های اخیر را به کمک نظریه نورث تبیین کنیم می‌توان گفت حکومت‌های ایران پیش از مشروطیت، آشکارا از نوع نظام دسترسی محدود شککننده بوده‌اند که هر از گاهی با استقرار بلندمدت یک سلسله، کم‌کم به سوی نظام دسترسی محدود پایه حرکت کرده‌اند. اما هیچ‌کدام از آنان نتوانسته‌اند نظم مستقرا به سوی یک نظام دسترسی محدود بالغ تکامل دهند، چرا که اصولاً نظام‌های استبدادی اجازه نمی‌دهند، ساختار نهادی پایداری شکل بگیرد و اگر هم چنین شود هر لحظه ممکن است با یک تصمیم پادشاه یا حاکم، نظم نهادی مستقر، دستخوش ویرانی شود. همچنین پیکره‌ای از قوانین فراگیر و شیوه‌های سازمان‌یافته حل منازعات بین گروه‌های قدرت شکل نگرفته است.

در واقع انقلاب مشروطیت با استقرار یک قرارداد اجتماعی (قانون اساسی) زمینه‌های شکل‌گیری ساختارهای نهادی پایدار و نیز تشکیل پیکره‌ای از قوانین فراگیر و شیوه‌های رسمی و سازمان‌یافته حل منازعات میان گروه‌های قدرت را

ایجاد کرد. به دیگر سخن، انقلاب مشروطیت حاصل استقرار بلندمدت نظام دسترسی محدود شککننده بود. هدف انقلاب نیز آشکارا استقرار نوعی نظم قانونی بود که می‌توانست نظم دسترسی را از شککننده به پایه و حتی به بالغ متحول کند. اما پس از مشروطیت منازعه‌های گروه‌های قدرت نگذاشت تا این فرایند رخ دهد. برآمدن رضاشاه و یکپارچه شدن قدرت، در چارچوب یک قانون اساسی و استقرار مجلس مقننه، تأسیس ارتش ملی منظم، نظام دادگستری، نظام آموزش و نظایر آن، نظم دسترسی محدود را از شککننده به پایه تغییر داد. اما رضاشاه، خودش در نیمه دوم حکمرانی خود، به مانعی جدی برای تحول این نظم دسترسی محدود پایه به سوی نظامی بالغ تبدیل شد. شیوه حذفی رضاشاهی آن‌چنان گروه‌های مختلف را از قدرت به حاشیه می‌راند که امکان شکل‌گیری نظامی بالغ را از بین می‌برد.

پس از بر افتادن رضاشاه، در دهه بیست شمسی، دوباره کشور از نظم محدود پایه دور و به سوی نظم محدود شککننده سوق یافت. کودتای مرداد ۳۲ به سرعت کشور را به یک نظم محدود پایه بازگرداند. اگر روند تدریجی تحولات به سوی حاکمیت جدی قانون اساسی مشروطیت سوق یافته بود، شاید رژیم شاه به تدریج می‌توانست کشور را به سوی نظم دسترسی محدود بالغ سوق دهد. اما بازگشت خودکامگی و به محاق رفتن قرارداد اجتماعی (قانون اساسی) و سپس حذف دو گروه بزرگ از صاحبان نفوذ و منزلت (روحانیان و روشنفکران) که بالقوه دارای ظرفیت تهدید نظم موجود بودند، باعث شد که نظم محدود پایه به نظم محدود بالغ متحول نشود. قدرت گرفتن ساواک و مداخله آن در همه شئون کشور از یک سو و افزایش یکباره درآمدهای نفتی در اوایل دهه پنجاه شمسی و فقدان سازوکاری برای توزیع فراگیرتر رانت‌های حاصل از نفت، میان گروه‌های دارای قدرت و پایگاه اجتماعی، از موانع مهم این تحول بودند. سرانجام نخبگان بیرون از قدرت (روشنفکران و روحانیان) نتوانستند با شکل‌دهی یک ائتلاف فراگیر (انقلاب اسلامی)، و با بهره‌گیری از ظرفیت خشونت (تهدید بالقوه) ائتلاف حاکم را به موضع ضعف برانند و سرانجام نیز با اعمال عملی خشونت، آن را ساقط کنند.

پیدایش و پیروزی انقلاب اسلامی، نشانه قاطعی بود که رژیم شاه نتوانست نظم پایه را تکامل بخشد و برعکس با توزیع نامناسب و ناعادلانه رانت‌های اقتصادی، زمینه بازگشت به نظم محدود شککننده را فراهم آورده بود. پس از انقلاب اسلامی،

در تجربه‌های گذشته که کشور از یک نظم دسترسی محدود پایه به یک نظم شکننده حرکت می‌کرد، هزینه‌های این حرکت و هرز روی انرژی و منابع ناشی از تنش در نظم محدود شکننده را درآمد نفت جبران می‌کرد. اما اکنون که منابع و درآمدهای ما برای تأمین نیازهای ضروری جامعه‌مان نیز کفایت نمی‌کند، بازگشت به یک نظم محدود شکننده می‌تواند به واسطه یک حادثه یا واقعه تصادفی، واقعاً نظم حداقلی موجود را در هم بریزد و فضای کشور را وارد دوره‌ای از بی‌ثباتی خسارتبار کند. دوره‌ای که حتی می‌تواند به فروپاشی بینجامد.

من به طور جدی به همه اندیشمندان و کنشگران عرصه‌های سیاسی و اجتماعی کشورمان توصیه می‌کنم که تا دیر نشده است و پیش از هرگونه ورود اندیشگی و عملی به فرایندهای انتخابات ریاست جمهوری ۹۶، کتاب «در سایه خشونت» نوشته داگلاس نورث و همکارانش را که ترجمه آن را به تازگی انتشارات روزنه منتشر کرده است، مطالعه کنند. هیچ یک از ما، یعنی همه اندیشه‌ورزان و کنشگران اجتماعی و سیاسی کشور و نیز جناح‌های سیاسی درون و بیرون قدرت که به سرنوشت و منافع ملی این ملت علاقه‌مند هستند، حق ندارند در شرایط حساس تاریخی کنونی بی‌گدار به آب بزنند. در شرایط خطیر کنونی، تمام گروه‌های سیاسی که به منافع ملی پایبند هستند، موظف‌اند در مورد تک‌تک گام‌هایی که در حوزه سیاست برمی‌دارند و برای انتخاب تک‌تک مواضع خود این را از خویش بپرسند که این اقدام یا موضع، ما را به سمت شکنندگی نظم موجود می‌برد یا از آن دور می‌کند. صرف‌نظر از اینکه کنشگران سیاسی در کدام سوی بازی قدرت هستند، هر حرکت، اقدام، موضع یا حتی سخنی که نظم محدود کنونی را به سوی شکنندگی سوق دهد، باید توسط همه بازیگران نیکخواه، خیانت به منافع ملی تلقی شود و مورد شماتت قرار گیرد.

به نظر می‌رسد تعمق در نظریه نورث و واکاوی تجربه کشورهایی که در کتاب «در سایه خشونت» در مورد آنها صحبت شده است، بتواند قدرت تحلیلی ما را برای تحلیل تحولات معاصر و جاری در کشورمان تقویت کند. ما برای تبیین وضعیت و جایگاه کشور خود در فرایند توسعه نیازمند چارچوب‌های تحلیلی قوی هستیم. نظریه نظام‌های دسترسی محدود نورث و همکاران، یک ابزار تحلیلی قوی همراه با بصیرت‌های ارزشمندی در اختیار ما قرار می‌دهد. خوشبختانه بانک جهانی هم اکنون در حال بررسی دهها کشور و تحلیل تحولات آنها در چارچوب نظریه نورث است. بی‌گمان نتایج همه این مطالعات می‌تواند ما را به سمت تدوین یک چارچوب تحلیلی مناسب برای تحولات ایران امروز رهنمون شود. پس، پیش از هر اقدامی، همه کنشگران اجتماعی و سیاسی کشور به عنوان یک فریضه ملی باید بکوشند با برگزاری جلسات و حلقه‌های مطالعه و نقد کتاب «در سایه خشونت»، در خانه، در کارخانه، در اداره، در دانشگاه و در مسجد، گفت‌وگو برای عبور بی‌تنش از این نظم شکن در شکن به سوی یک نظم پایه را آغاز کنیم.

چنین باد.

بعد از دوران کوتاهی کشمکش میان نخبگان سیاسی و گروه‌های صاحب نفوذ و قدرت، در نهایت کشور به یک نظم جدید از نوع دسترسی محدود پایه بازگشت. جنگ تحمیلی عملاً تحول این نظم پایه به یک نظم بالغ را به تعویق انداخت. به نظر می‌رسد پس از جنگ تا پایان دوران اصلاحات، شرایط تحول به سوی نوعی نظم دسترسی محدود بالغ مهیا شده بود. اما نخبگان ائتلاف مسلط، با بهره‌گیری از ظرفیت‌های قانونی موجود، در انتخابات مجلس هفتم، دست به حذف بخش دیگری از نخبگان از سپهر سیاسی کشور زدند و عملاً فرایند تحول به نظم محدود بالغ را متوقف کردند. از انتخابات مجلس هفتم ما به نظم شکننده دیگری بازگشتیم. به نظر می‌رسد انتخابات ۱۳۸۸ می‌توانست مجدداً شرایط حرکت به سوی یک نظم پایه و بالغ را فراهم کند. اما در عمل ما از نظم دسترسی پایه نیز دور شدیم. فرایند عمومی حذف گروه‌های مختلف از سپهر سیاسی که در دولت نهم و دهم فراگیر شد، ما را به سوی یک نظم دسترسی شکننده سوق داد. و سرانجام انتخابات ریاست جمهوری خرداد ۹۲ و در پی آن انتخابات مجلس اسفند ۹۴ زمینه را برای بازگشت بخشی از گروه‌های خارج از قدرت فراهم کرد و ما را به سوی نظم محدود پایه دیگری حرکت داد. و اکنون - در زمان نوشته شدن این مقاله (تیر ۹۵) و با توجه به شدت گرفتن حملات جناح‌های سیاسی به یکدیگر - احتمال می‌رود انتخابات ریاست جمهوری در اردیبهشت ۹۶ دوباره زمینه بازگشت به یک نظم محدود شکننده را ایجاد کند.

بنابراین در تجربه یکصد سال اخیر، ما یک بار پیش از انقلاب و یک بار پس از انقلاب شرایطی را تجربه کردیم که می‌توانست کشور را به سوی نظم دسترسی محدود بالغ حرکت دهد که این دو تجربه نیز در عمل ناکام ماند. ساختار امروز نظم در ایران نه فقط از نوع دسترسی باز نیست که به نظر می‌رسد در دسترسی محدود هم بیشتر به نظم دسترسی پایه نزدیک است تا نظمی بالغ.

اصولاً از شکل توزیع رانت‌ها نیز می‌توان به نوع نظام دسترسی پی برد. وقتی رانت‌ها از نوع مخرب است یعنی کشور در نظم دسترسی شکننده قرار دارد. هر چه رانت‌های توزیعی از رانت مخرب به سمت رانت‌های مولد حرکت کنند، به منزله این است که نظام دسترسی محدود به سوی یک نظم پایه و سپس یک نظم بالغ در حرکت است. در ده سال اخیر آشکارا نوع رانت‌ها از جنس رانت‌های مخرب بوده است. گسترش فساد و بر آفتاب افتادن پرونده‌های چند هزار میلیاردی اختلاس، به روشنی نشان از توزیع و گسترش رانت‌های مخرب در یک دهه اخیر دارد.

به گمان من اکنون احتمال بازگشت به یک نظم دسترسی شکننده دیگر در انتخابات ریاست جمهوری ۹۶ به صورتی خطرناک‌تر از تجربه‌های گذشته وجود دارد. ما اکنون یک بار دیگر در برزخ یک «نظم شکن در شکن» قرار گرفته‌ایم. نظم شکن در شکن یعنی نظم پیچاپیچی که معلوم نیست که نظم پایه است یا نظم شکننده؛ اما هر چه هست با یک حرکت پیش‌بینی نشده و غیر عقلانی یکی از بازیگران می‌تواند به نظمی شکننده تبدیل شود؛ نظم شکننده‌ای که به سهم خود با حادثه‌ای می‌تواند کشور را وارد یک بی‌نظمی فراگیر و یا حتی فروپاشی کند.